مختصری در باره مفهوم زمان و تاریخ در اسلام

برای تعیین و درک مفهوم زمان در اسلام باید دو نکته مورد توجه قرار گیرد:
اول اینکه این تعیین باید بر پایه قوانین مذهب اسلام صورت پذیرد و دوم اینکه عمل کرد انسانها یعنی روش و نوع زندگی کردن مردم مسلمان (جامعه شناسی مذهبی) نیز مورد بررسی قرار بگیرد. تاثِیر این دو مقوله بر یکدیگر نه فقط مفهوم زمان را در اسلام تعریف بلکه آگاهی و درک مسلمانان را از تاریخ (آگاهی تاریخی) نیز تعیین میکند.
بر طبق روایتهای اسلامی (حدیث) خدا اول دنیا را بوجود آورده و با دستورات بعدی هستی و وجود را. این بدین معنی است که دنیا یک سرآغاز دارد (بر خلاف ایده جاودانی در فلسفه افلاطون) و آفرینش بطور تسلسلی صورت گرفته است. بدان معنا که خدا از هر لحظه به لحظه ای دیگر یک آفرینش نو بوجودآورده است که پس از ربط این لحظه ها آفرینش حالت لاینقطع بخود میگیرد. آفرینش از هر لحظه به لحظه دیگر و ادامه آن بوسیله اوامر خدا این معنی را میدهد که خدا آینده جهان را چه از نظر فکری و چه از نظر برنامه ای از هر لحظه به لحظه دیگر تعیین میکند. طبق این فلسفه خلقت انسانها در ساخت و طرح آینده جهان نقشی ندارند. استفاده روزانه لغت „نشاءالله" بمعنای "هر آنچه خدا بخواهد" از همین طرز فکر صورت میگیرد. قانون علت و تاثیر(سببیت) ارسطو که شامل تمام هستی در طبیعت میشود در اسلام مورد قبول نمیباشد. اما باو جود این اعتقاد که تمام امور انسانها را خدا تعیین میکند مسلمانان مسؤل اعمال خود میباشند و باید در روز قیامت جوابگوی باشند.

زمان مابین آفرینش و روز قیامت بعنوان تاریخ بشریت در اسلام بوسیله قوانین خدائی تنظیم میشود. اِین قوانین ابدی هستند و غیر قابل تغییر و بزبان عربی به پیغمبر اسلام آخرین فرستاده خدا الهام شده است. بدین ترتیب تاریخ برای مسلمانان بمرحله آخر خود یعنی باتمام رسیده. در واقع

تاریخ بعد از ایدائل اوائل اسلام دیگر حرکتی ندارد و از همین زمان ببعد ساکن مانده است. (بن بست تاریخی)
این بی حرکتی باین علت میباشد که تاریخ بعدی با رجوع باین دوره اولیه مورد ارزشیابی قرار میگیرد. ارزشهای این دوران برای مسلمانان معیار های جاودانی میباشند. مفهوم زمان گذشته برای مسلمانان فقط این اهمیت را دارد که آنها بتوانند کردار و رفتار خود را با اعمال و گفتار پیغمبر اسلام و جامعه مسلمان این دوره مورد مقایسه قرار بدهند. تمام سعی مسلمان برای رسیدن دوباره باین زمان اولیه میباشد. چرا که ً بعد و مفهوم اخلاقی این دوره خارج از مقوله زمان قرار گرفته است، بدون زمان است، یعنی تاریخی نمیباشد. زمان حال و آینده نِیز برای مسلمانان تااین حد قابل اهمیت میباشند که آنها بتوانند در این مدت عمل کرد و وظائف خود را با قوانین مذهبی برای رستگار شدن در آن دنیا تطبیق بدهند. این اعمال در روز قیامت مورده بررسی قرار میگیرند. زمان حال در رابطه با آن دنیا مفهوم خود را پیدا میکند. زمان حال برای برنامه ریزی برای آینده در این دنیا کمتر مورد توجه قرار میگیرد. آگاهی تاریخی و درک مسلمانان از زمان ِیک خصلت واپسگرانه دارد.
در جهانبینی اسلام زمان ومکان ممزوج هستند. زمان فقط در این دنیا اهمیت دارد وآن دنیا بدون زمان است وشکل مکان بخود میگیرد که دائمی میباشد. زمان شامل حال شهیدان نمیشود، آنها مستقیمآ به بهشت میروند و تا روز قیامت صبر نمیکنند.
زمان حال تا روز قیامت بطول میانجامد و بدین ترتیب گذشته یک مفهوم زمانی (تاریخی) نیست که هر لحظه دورتر میشود. زمان حال یعنی بتآخیر افتادن روز قیامت. بدینسان دوران گذشته, حال وآینده در اسلام دارای یک مفهوم زمانی هستند که همان مفهوم اخلاقی دوران اولیه اسلام میباشد.

بر خلاف مسیحیان که خود را وارثان فرهنگ یونان معرفی مینمایند و تاریخ را تقسیم کردند به دوران باستان (کلاسیک), قرون وسطی وعصر نو(عصر سرمایه داری, مدرن) مسلمانان اعراب فاقد دوره باستان میباشند و پیدایش اسلام را سر آغاز تاریخ خود محسوب میکنند. عصرجدید (مدرن) در

کشورهای اسلامی هنوز شروع نشده است و حتی کشورهای اسلامی نظر مثبتی باین دوره مدرن ندارند. تاریخ مسلمانان فقط از دوران قرون وسطی تشکیل شده است. این بدین معنی میباشد که مسلمانان (اعراب) و همچنین ایرانیان بعد از پذیرفتن اسلام دیگر ملتهای تاریخی نمیباشند (تاریخ بمعنی حرکت , تکامل و تغییر هم از نظر فکری وهم از نظر برنامه-ای. بطور مثال در دوران زندیه (250 پیش) قانون قصاص در شیراز به مورد اجرا در میامد و امروز نیز این قانون در ایران بکار گرفته میشود). یعنی دوران زندیه هنوز گذشته نشده، تاریخی نمیباشد. تاریخ در کشورهای اسلامی تشکیل شده است از یک سری حوادث و وقایع و این فرق دارد بایک روند تکاملی تاریخ.

تغییرات سطحی در کشورهای اسلامی از خارج صورت گرفته (از طرف غرب) و حتی بآنان تحمیل شده است و بهمین علت مسلمانان مخالف این تحولات در جامعه خود میباشند (انقلاب ایران). ایرانیان اولین ملت اسلامی هستند که بر علیه غرب (مدرن) قیام کردند. البته جامعه در زمان حکومت شاه مدرن نبود. مدرنیته یعنی اینکه نهادهای اجتمائی(تشکیلات) و بطور کلی اخلاق جامعه بر پایه اندیشهای علمی استوار و آزادیهای فردی و احزاب وجود داشته باشند و بلاخره جدائی دین از حکومت، که این موارد در رژیم سابق وجود نداشتند

ولی مردم ایران حکومت شاه را غربی تعبیر میکردند و معتقد بودند که رژیم سعی میکند فرهنگ غرب را جایگزین فرهنگ سنتی (اسلام) نماید. در واقع دلائل فرهنگی (اخلاقی) باعث بروز انقلاب درایران شدند و نه دلائل اقتصادی و سیاسی (نبودن دمکراسی). موتور و یا بقول مارکس لکوموتیو!! انقلاب ایران را تمایلهای و اشتیاقهای شدید مردم برای رسیدن به دوران اولیه یعنی دوران پیغمبر اسلام وحکومت دوران حضرت علی بحرکت در آورد. اگر تاریخ غرب در فلسفه هگل (Hegel: Phänomenologie des Geistes) با به وجود آمدن جامعه بورژوازی و حل تضاد مابین نوکر و ارباب و ایجاد مساوات مابین آنها به اتمام میرسد و بعد از بین رفتن سیستم سوسیالیسم در روسیه حداقل تا به امروز صحت نظریه هگل تائید شده است که سیستم سرمایه داری آخرین دوره تاریخ میباشد، تاریخ در اسلام با به وجود آمدن جامعه

مو' منین در دوران اولیه اسلام قبل از آنکه بدرستی بحرکت در بیاید و بدون حل تضاد مابین ارباب و نوکر و بدون آزادی در اجتماع متوقف شده است. تنها چیزی که بعد از این دوره باقی مانده بقول شکسپیر سکوت است:

(Hamlet Act V) the rest is silence

chubinee@yahoo.de